

در بزرگداشت نبرد استالینگراد

(شصت و پنج سال پس از پیروزی بر نازیسم)

جنگ دوم جهانی - که « تصادفا »! بعد از اتفاق محرمانه میراث خواران استعمار کهن، آدم فروشان انگلیسی و فرانسوی با هیتلر و شرکاء بر سر جهت جغرافیائی جنگ (موضوع کنفرانس مونیخ - ۱۹۳۸ میلادی) و هجوم « نا » گهائی نازیها به لهستان شروع شد... از ماه سپتامبر سال ۱۹۳۹ تا ماه مه سال ۱۹۴۵ میلادی، بیش از چهار سال متوالی بدرازا کشید - با کلی ضایعات انسانی و اقتصادی و اجتماعی. ظرف چهار سال و اندی نتیجه تلاش مستمر مردم، دستاوردهای مادی و معنوی نیروی کار طی نسلهای متمادی فدای منافع مشتی مالک و سرمایه دار جعلق شد. بموجب اسناد بیش از ۶۰ میلیون بخاک افتادند، ویرانی و فقر + میلیونها معلول و آواره...

هیتلر و شرکاء در انتخاباتی « آزاد »! بقدرت راه یافتند و کار رسمی خود را با توقیف و تیرباران دهها نماینده پارلمانی کارگران، اعضای حزب کمونیست آلمان، در برلین آغاز کردند. معذالک، دنیای « آزاد »! اصلا بروی مبارک نیاورد. بالائیها، پدرخوانده های « نا » مرئی نیش شان تا بناگوش باز شد. سفارشیهها آتش بیار معرکه بودند. سیاست بازان پر نخوت انگلیسی و فرانسوی و سوئیسی و هلندی و بلژیکی... ارتش کارمندان عالی رتبه، لشکر مدیران اداری و دانشگاهی، هنر فروشان، وکیل و سناتور شاغل و از کار افتاده... بیشتر مسئولان خبری و مطبوعات غرب، خفقان مرگ گرفتند. هر یک بطریقی براختناق جنبش کارگری، بر کشتار کمونیستها مهر تائید زدند، آشکار و پنهان با نازیسم همراه گشته و در مسئولیت قتل عام تهوع آور کارگران و بینوایان جهان، در کشتار خلقهای خودی و غیر خودی، ترور ناجوانمردانه زنان و مردان جوان و سالمند، کودکان خردسال، بچه های قد و نیم قد، غالباً گرسنه و بیمار و ناتوان... شریک شدند. اینها همه، باید دستگیر و محاکمه می شدند. باید تمام املاک و دارائی، ویلاهای مسکونیشان برای اسکان آوارگان مصادره می شد. دادگاه نمایشی نورنبرگ چند « شاخه » سوخته و باطل را زد تا « ریشه » از میان نرود، تا مالکیت خصوصی، شیوه سرمایه داری تولید پا برجا بماند. پس بیخود نبود که در مذاکرات مربوط به چگونگی خلع سلاح آلمان، پیشنهاد استالین « بد » جنس مبنی بر مصادره سرمایه های حامیان نامدار نازیسم مورد قبول امپریالیستهای « متمدن » قرار نگرفت. آی آدمها...

بزعم « ثئوری » فروشان قدیمی و جدید، مزدوران آشکار و پنهان بورژوازی... گویا نازیسم هیچ ربطی به مالکیت خصوصی و شیوه سرمایه داری تولید، اقتصاد بازار و رقابت انحصاری... نداشت! اصلا جنگ دوم جهانی ناشی از « جنون » هیتلر بود! جل الخالق! مثل اینکه حضرات « جنگ و صلح » را بمثابه مقولات اجتماعی برسمیت نمی شناسند. هر که نان از عمل خویش خورد. چون جنگ و جنگ دوم جهانی بطریق اولی، بمثابه یک مقوله تاریخی - اجتماعی، با افسانه جنگ « هابیل و قابیل » خیلی فرق میکند. برای ما، مقولات اجتماعی ریشه در مناسبات تولیدی جامعه دارند و در ورای رژیمهای اقتصادی متداول در این یا آن دوره معلوم تاریخی، اصلا قابل توضیح نیستند. پس باید رویدادها را پس و پیش کرد تا بعلت برآمد نازیسم دست یافت. داستان « جنون » هیتلر مورد بحث ما نیست. ولی سابقه این « مجنون » با مالکان و اربابان و سرمایه داران خودی، با محافل مالی و صنعتی و تسلیحات، مثل دویچه بانک و کروپ و زیمنس و... کلی جای حرف دارد.

سقوط تزاریسیم روس این جرثومه فساد، رقیب و همدست امپریالیستهای انگلیس و فرانسه و... در بحبوحه جنگ اول جهانی بود (۱۹۱۸-۱۹۱۴) که گرفتار یک انقلاب همگانی گشته و در فوریه سال ۱۹۱۷ میلادی بکلی از میان رفت. دولت سوسیال دمکرات کرنسکی فاقد شعور لازم برای درک انقلابی بود که تزاریسیم را از گردونه خارج کرد، اهمیتی برای نیازهای فوری و منافع استراتژیک بازیگران تاریخی انقلاب (کارگران و دهقانان) قائل نشد. اصلاً لزوم تغییرات ساختاری را نمی فهمید و کاری با مالکیت متداول، با شیوه مرسوم تولید نداشت. تا اینکه عاقبت جانب جنگ امپریالیستی را گرفت و با میراث خواران استعمار کهن کنار آمد... پیروزی «نا» منتظر انقلاب سوسیالیستی اکتبر بسال ۱۹۱۷ میلادی و استقرار بعدی دیکتاتوری پرولتاریا در بزرگترین و یکی از پر جمعیت ترین کشورهای جهان آن روزگار، مالکان و اربابان و سرمایه داران بومی و بین المللی را گزید. بلشویسم «ماجراجو»! اصلاً خواهان ادامه جنگ جاری و امپریالیستی نبود و ارتش تزاری را بکلی منحل کرد. روسیه را از جنگ بیرون کشید و بتمام نیروهای متخاصم پیشنهاد صلح داد. همزمان، دست بانتهشار اسناد «محرمانه» جنگ زد. پته راهزنان انگلیسی و فرانسوی... را روی آب ریخت. ماهیت طبقاتی جنگ لو را داد. داستان مضحک «میهن پرستی» سرمایه داری، افسانه جفنگ «بشر دوستی» بورژوازی را بلجن کشید... بنظر من جنگ «نیمه کاره» رها شد تا صلح بلشویکی در میان خلقهای شرق اشاعه نیابد - علت سرهم بندی کنفرانس شتابزده پاریس بسال ۱۹۱۸ میلادی.

انقراض امپراتوری دیرپای عثمانی، متحد امپریالیسم تازه نفس آلمان در جنگ اول جهانی، بسال ۱۹۱۸ میلادی بازمیگردد. پیمان ورسای، یکسال بعد میان دول امپریالیستی غالب و مغلوب اروپا امضا شد. آلمان مغلوب، پرداخت غرامت جنگ را بعهده گرفت، ناچار به حفظ نوعی استقلال سیاسی و اقتصادی رضایت داد و ارثیه گل و گشاد عثمانی - اسلامی در حوزه خلیج فارس، در بالکان و خاورمیانه تا سواحل دریای مدیترانه را به انگلیس و فرانسه واگذار کرد. تجربه نشان داد که پیمان ورسای، پیمانی امپریالیستی در بستر اقتصاد رقابتی... جنگ دیگری را زمینه چینی کرده بود. امپریالیسم آلمان، غرور خود را فروبلعید و به درون خزید. ولی از روی غریزه طبقاتی... با دول امپریالیستی غالب بر علیه دیکتاتوری پرولتاریا هم پیمان شد.

ویرانی ناشی از جنگ اول جهانی باعث شکوفائی اقتصاد سرمایه داری در دوران موسوم به «صلح مسلح» گردید. در این رهگذر، آلمان مغلوب هم خیلی بهره برد، صنایع مصرفی، خاصه صنایع سنگین خود را گسترش داد، اقتصاد خود را ترمیم کرد. در موارد بسیاری، حتی از رقیبان غالب انگلیسی و فرانسوی خود نیز پیشی گرفت. بکمک سرمایه های کلان آمریکائی، صنایع شیمیائی و تسلیحاتی خود را توسعه داد، بیش از پیش توان نظامی خود را بالا برد...

دهسالی گذشت تا اینکه بازار دوباره لبریز شد، رفته رفته مکانیسم «تولید برای فروش» در خطر سکون و تباهی قرار گرفت. کوهی از کالاهای آماده مصرف بفروش نمی رفت. سرمایه پیش ریخته + اضافه ارزش نقد نمی شد. نرخ انباشت و نرخ سود سرمایه در کشورهای غالب و مغلوب سیری نزولی پیدا کرد. انحصار گرفتار نوعی بحران «مالی» شد. بسال ۱۹۲۹ میلادی بود که شرکت سهامی «وال استریت» ورشکست شد. میلیاردها دلار از پس انداز مردم، ظرف چند روز دود شد و بهوا رفت. سرمایه داری با محدودیت بازار فروش، با کاهش مواد خام و انرژی، بورژوازی با معضل اضافه تولید روبرو گردید. بانکهای ریز و درشت از رونق افتادند. دهها واحد تولیدی و بازرگانی «غیر» سود آور تعطیل شدند. صدها بنگاه صنعتی و مستغلاتی، هزاران شرکت مادر و خواهر و خواهر زاده...

یکی پس از دیگری از پا درآمدند. تورم، کساد بازار، افزایش سرسام آور قیمت‌ها، کاهش قدرت خرید همگانی... اینها همه کاملاً مشهود بود. بیکاری، فقر و خانه بدوشی در کشورهای متروپل بیداد میکرد. در یک کلام، بازآفرینی زیست جمعی انسانها در چارچوب مالکیت خصوصی، تقسیم کار امپریالیستی و شیوه سرمایه داری تولید بکلی مختل شده بود. عاقبت صدای مردم درآمد. اعتراضات توده ای، جنبش سوسیالیستی کارگران در سراسر اروپا رشد کرد. مبارزه طبقاتی بالا گرفت. عاملی که کاهش بیشتر ارزش کار در سطح ملی و ماجراجویی در عرصه بین المللی را اجازه نمی داد. پشت جبهه نا آرام بود...

آلمان مغلوب، بعد از جبران ضایعات جنگ اول در چارچوب اقتصاد رقابتی، دوباره وزنه ای شد. بمرور سر از لاک خانگی بیرون کشید. به تناسب الزامات سرمایه های خودی، بدنبال بازار فروش، مواد خام و انرژی... از قضا ارثیه امپراتوری عثمانی را نشانه گرفت، یعنی در فکر تلافی شکست خود در جنگ اول جهانی بود. رقابت آشکار بجای رابطه « غالب و مغلوب » نشست و زمینه را برای تقسیم دوباره جهان، از راه مذاکره یا جنگ، مهیا کرد. چون آرایش نیروهای بین المللی، در قالب پیمان ورسای، دیگر هیچ تناسبی با وزن مخصوص اقتصادی دول انحصاری اروپا در دهه سی قرن بیستم میلادی نداشت. گشایش زوری بازار در دستور کار حضرات بود. فاشیسم و ارتش اوباش موسیلمانی در ایتالیا - دهه ۲۰ میلادی - این « نو » آوری محافل مالی و صنعتی ایتالیا بمنظور درهم کوبیدن جنبش سوسیالیستی کارگران، برای ترور کمونیستها در ملاء عام و جلوگیری از یک انقلاب ساختاری محتمل... خیلی موثر افتاد. بزودی بورژوازی آلمان نیز - در دهه ۳۰ میلادی - همین روش را در پیش گرفت. هیتلر آفرید، ارتش اوباش براه انداخت... نازیسم زائید. هیولای منحطی که پیش از قبضه کردن دولت از راه « قانونی »! بطرق « غیر » قانونی، یعنی با حمایت « نا » مرئی پلیس... از ترور کارگران، شکار و قتل کمونیستها در ملاء عام گرفته تا آتش سوزی و کودتاهای نمایشی... آلمان را مرعوب خود کرده بود.

نازیسم، ابتدا بقصد آرام کردن پشت جبهه خود، ارتش اوباش را بکار گرفت، خرده پای ورشکسته را بسیج کرد و جنبش سوسیالیستی کارگران را بکلی درهم کوبید. کمونیسم ستیزی را باوج رساند. حتی یهودیان را بجرم همکاری با کمونستها و حمایت از بلشویسم آزار میداد... به بهانه شرایط اضطراری، مخارج « زائد » را از میان برد. حجم کل دستمزدها را به حداقل ممکن تنزل داد. اقتصاد جنگی براه انداخت، ضمن کاهش بیکاری از راه جاده سازی و... در خدمت جنگ، وسیعاً صنایع نظامی را گسترش داد و... بعد از این « موفقیتها » و همینکه خیالش تا حدودی از پشت جبهه آسوده شد، بیای حل و فصل مسائل برون مرزی رفت. و با دخالتهای آشکار و مکرر در اموری که بعنوان یک دولت مغلوب مجاز به انجامشان نبود، عملاً بر قرارداد ورسای مهر باطل زد. بسال ۱۹۳۶ میلادی، مستقیماً در جنگ داخلی اسپانیا حضور یافت. بسال ۱۹۳۸ میلادی، اطیش را به آلمان ملحق کرد. تمام این اقدامات غیر قانونی، از قضا با سکوت، بنظر ما با تائید دول انگلیس و فرانسه... همراهی میشد، خشونت و عصیانگری آلمان را تقویت میکرد. بیخود نبود که نازیسم، با توجهی خاص نسبت به برتری نظامی و فنی خویش، مصمم شد تا ابتدا رقیبان اروپائی را به تسلیم وادارد، بر اروپا، یعنی مرکز تولید جهان آن روز، تسلط پیدا کند. برخلاف بی وجدانی متداول در غرب! یک چنین تغییری در اروپای سالهای سی میلادی، نه فقط هیچ نفعی برای دیکتاتوری پرولتاریا در بر نداشت، بلکه « سقوط » احتمالی آن را تسهیل میکرد. بهمین دلیل و برای جلوگیری از پیشروی نظامی نازیسم بود که شوروی

طرح « دفاع جمعی اروپا » را پیشنهاد داد، که مورد اقبال دول « آزاد » سرمایه داری قرار نگرفت. تا اینکه نازیسم موفق شد در فاصله ای کمتر از دو سال، علاوه بر جبران مافات، تقریباً تمام اروپا را درنوردد. عملاً، کنترل مرکز تولید جهان آن روز را بدست آورد. بنظر من، این امر میسر نمی شد مگر با تمایل و همکاری « غیر » رسمی دول اروپا، خاصه انگلیس و فرانسه. که از ترس پیروزی احتمالی جنبش سوسیالیستی کارگران در سرزمین پایگاه، هیچ مقاومت جدی در برابر نازیسم نکردند. تا اینکه امپریالیسم آلمان، بعد از متحد کردن اروپا در زیر پرچم نازیسم و... بقصد درهم شکستن دیکتاتوری پرولتاریا، در ۲۱ ژوئن سال ۱۹۴۱ میلادی، به سرزمین بدون بازگشت سوسیالیسم هجوم برد - این هدف کنفرانس مونیخ بود.

پیشروی آغازین ارتش نازیهای اروپا، که با قتل عام ناجوانمردانه دهها هزار کارگر کلخوزی همراه بود! سرمایه داران جهان را بوجد آورد. تبلیغات رسمی نازیها، بخاطر درهم شکستن روحیه دنیای فقر و فقیران، بمراتب بیش از آن چیزی بود که رخ میداد. سرمایه داری میکوشید تا با برجسته کردن دروغین « پیروزیهای » خود در جنگ، خیزشهای بعدی کارگران و بینوایان را، پیش از وقوع، خفه کند! دیری نپائید که جنگهای دفاعی دیکتاتوری پرولتاریا پیشروی نازیسم را ترمز کرد، در تعرضی متقابل پوزه اروپای نازی را بخاک مالید. نبرد جانانه استالینگراد بر سر زبانها افتاد...

نقل از توفان الکترونیکی شماره ۴۶ نشریه الکترونیکی حزب کار ایران اردیبهشت ۱۳۸۹

www.toufan.org

toufan@toufan.org